

## برهان «وجوب و امکان» سینوی؛ رهیده از تسلسل، گرفتار ماهیت

محمدعلی علیگو<sup>1</sup>

محمد محمدرضایی<sup>2</sup>

### چکیده

یکی از براهین قابل اعتماد نزد غالب فیلسوفان اسلامی برای اثبات خدای متعال، برهان «وجوب و امکان» است. ابن سینا در کتاب *الاشارات والتنبیها* به نحوه خاصی این برهان را ارائه داده است، که به نظر خویش در این برهان، خلق، واسطه اثبات حق قرار نگرفته، بلکه با نظر به خود وجود، وجود خدا را اثبات کرده و این نوع از برهان را «صدیقین» نامگذاری کرده است. به نظر می‌رسد فلاسفه متأخر همین اصطلاح را پذیرفته‌اند و با معیار خود ابن سینا به نقد صدیقین بودن این برهان پرداخته‌اند. دو اشکال اساسی که در نقد قرار گیری عنوان «صدیقین» بر این برهان طرح شده است یکی ابتدای این برهان به ابطال دور و تسلسل و دیگری ابتدائش به مفهوم موجود و حیثیت ماهیت است. در این مقاله با بررسی این دو اشکال معلوم می‌شود که این برهان مبتنی به ابطال دور و تسلسل نیست ولی آن چنان که شیخ الرئیس ادعا می‌کند بر وجوب وجود از خود وجود استفاده نشده است و مفهوم موجود و حیثیت ماهیت در این استدلال نقش بازی می‌کند. در نتیجه اگر چه این برهان را در دستگاه فلسفی صدرا نمی‌توان «صدیقین» نامید ولی در دستگاه فلسفی مشا، بی‌واسطه ترین برهان بر اثبات وجود خداست.

کلمات کلیدی: برهان صدیقین، برهان وجوب و امکان، تسلسل، دور، مفهوم موجود.

mohammad.aligoo@ut.ac.ir

mmrezai@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: 1396/08/26

<sup>1</sup>- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران پردیس فارابی، نویسنده مسئول

<sup>2</sup>- رییس گروه فلسفه دین پردیس فارابی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: 1396/03/09

### طرح مسأله

اگرچه معروف است که برهان «وجوب و امکان» از ابداعات فارابی است ولی نام این برهان در طول تاریخ فلسفه با ابن سینا گره خورده است. ابن سینا این برهان را در آثار مختلفش آورده ولی آنچه بیشتر از همه مورد توجه قرار گرفته، برهانی است که در کتاب *الاشارات و التنبيهات* آورده است. شاید به سه دلیل برهان این کتاب بیشتر مورد توجه واقع شده است:

اول آنکه این کتاب آخرین کتاب ابن سینا است و بر خلاف برخی از کتب که انشاء ایشان و املای دیگران است. این کتاب را خود کتابت نموده است. لذا دقت در عبارت پردازی در این کتاب در بالاترین سطح است.

دوم اینکه این کتاب از دیرباز کتاب درسی فلسفه مشا بوده و این خود موجب ایجاد تعلیقات و حواشی حول محور این کتاب و توجه بیشتر بدان شده است.

سوم اینکه شیخ الرئیس در انتهای نمط چهارم کتاب *اشارات* به این برهان اشاره می‌کند و آن را طریق صدیقین می‌نامد که این خود فتح بابی می‌شود برای تصور صحیح این گونه از برهان و به نقد کشاندن برهان «وجوب و امکان» که آیا از سنخ صدیقین است یا خیر؟

این مقاله به صدد این نیست که صحت این برهان را مورد ارزیابی قرار دهد و صحت و یقینی بودن این برهان را پیش فرض گرفته است. آنچه در این مقاله مورد ارزیابی واقع می‌شود همان ادعای شیخ الرئیس مبنی بر صدیقین بودن این برهان است و سؤال اصلی این مقاله این است که آیا می‌توان این برهان را برهان صدیقین نامید یا خیر؟ آیا در این برهان از حقیقت وجود در اثبات واجب الوجود استفاده شده است یا خیر؟

در پاسخ به این پرسش ابتدا باید به صورت مختصر مبنای صدیقین بودن یک برهان را بررسی کنیم و سپس اشکالاتی که در این زمینه وارد شده است را بررسی نماییم. از میان اشکالات، دو اشکال بیشتر در مرکز توجه بوده است که هر یک را جداگانه و در یک فصل بررسی می‌کنیم.

آنچه در این مقاله در پی آن هستیم این است که از یک طرف برهان ابن سینا بهتر فهمیده شود و از طرف دیگر معنای برهان صدیقین در پرتو بررسی‌ها واضح تر گردد تا با فهم تاریخی بهتری براهین صدیقین بعدی مورد توجه قرار گیرد.

اگرچه درباره این برهان مباحث زیادی مطرح شده است ولی بیشتر این مباحث حول منتج و یقینی بودن این برهان است. همانطور که گفته شد صحت و یقینی بودن آن در این مقاله مسلم فرض شده است و ما در پی شناخت بهتر این برهان هستیم. چرا که فیلسوفان صدراایی غالباً این برهان را از جهت عنوان صدیقین به باد انتقاد گرفته اند و به گونه ای تقریر کرده اند که آن را محتاج مقدمات زیادی از جمله ابطال دور و تسلسل می‌دانند (از جمله تقریری که از علامه طباطبایی در پی خواهد آمد).

از طرف دیگر خود صدرا نیز به این برهان اشکالی خاص دارد که آن نیز در پی خواهد آمد. برخی از اساتید فلسفه معاصر سعی کرده‌اند نشان دهند اشکال صدرا محلی از اعراب ندارد و به برهان از آن جهت اشکالی وارد نیست. اما این مقاله به خلاف نگاه رایج در میان این اساتید معتقد است که این برهان مبتنی بر ابطال تسلسل نیست ولی اشکال صدرا، اشکال به جایی است و در واقع این اشکال مربوط است به ساختمان فلسفی مشا که نتوانسته بر روی اصالت وجود تمرکز داشته باشد. از دیگر وجوه تمایز این مقاله این است که قیاسی بین برهان صدیقین صدرا و ابن سینا شکل داده است و نشان می‌دهد گویی این دو برهان یک چیز را مد نظر دارند ولی یکی به زبان مفهومی سخن می‌گوید و دیگری به زبان وجودی!

### معیار برهان صدیقین

منطقاً ابتدا باید به سراغ واضع اصطلاح رفت و معنای اصطلاح را از او پرسید. شیخ رئیس برهان صدیقین را این‌گونه تعریف می‌کند:

«تأمل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الأول و وحدانیتة و براءته عن الصمات إلی تأمل لغير نفس الوجود و لم یحتج إلی اعتبار من خلقه و فعله و إن کان ذلک دلیلاً علیه لکن هذا الباب أوثق و أشرف أی إذا اعتبرنا حال الوجود فشهد به الوجود من حیث هو وجوده ...» (ابن سینا، 1375، ج 3، ص 66).

«تأمل کن و ببین چگونه بیان ما برای ثبوت خداوند و وحدانیت او و بری بودن او از نقائص، احتیاج به تأمل در غیر نفس وجود ندارد، و احتیاج به اعتبار و استدلال از خلق و فعل او برای اثبات حق تعالی نیست هر چند آن نیز خود دلیلی بر اثبات خداست اما این درب مطمئن‌تر و با شرافت‌تر است؛ یعنی هنگامی که ملاحظه کردیم چگونگی وجود را، پس وجود از جهت وجود شهادت به او (خداوند) داد...»

صدرالمتالهین برهان صدیقین را اینگونه تعریف می‌کند:

«و أسد البراهین و أشرفها إليه هو الذی لا یكون الوسط فی البرهان غیره بالحقیقه فیکون الطریق إلى المقصود هو عین المقصود و هو سبیل الصدیقین الذین یتشهدون به تعالی علیه ثم یتشهدون بذاته علی صفاته و بصفاته علی أفعاله واحدا بعد واحدا» (صدرالمتالهین، 1981م، ج 6، ص 14).

«و محکمترین براهین و با شرافت‌ترین آن‌ها آن است که حقیقتاً حد وسطی در برهان غیر حق نباشد و راه به سمت مقصود عین مقصود باشد و آن راه صدیقین است. کسانی که به خدا بر خدا استشهاد می‌کنند و سپس به ذات خداوند بر صفاتش و به صفات بر افعالش مرحله به مرحله استشهاد می‌کنند.»

علامه طباطبایی برهان صدیقین را این‌گونه تعریف می‌کند:

«قد سموه برهان الصدیقین لما أنهم یعرفونه تعالی به لا بغیره و هو کما ستقف علیه برهان آتی یسلک فیه من لازم من لوازم الوجود الی لازم آخر» (طباطبایی، 1386، ص 1041).

«آن را برهان صدیقین می‌نامند به جهت آنکه خداوند متعال را به واسطه خودش می‌شناسند نه بواسطه غیر. و آن همانطور که خواهی دانست برهانی آتی است که در آن از لازمی از لوازم وجود به لازم دیگر سلوک می‌کنیم»

منظور از بیان این چند نمونه این بود که ظاهراً در معنای صدیقین توافق اجمالی وجود دارد. زیرا اولاً: این بزرگان در تعریف صدیقین به یکدیگر اشکال نگرفته و گویی بر اساس تعریف ثابت وصف صدیقین را برای براهین اثبات می‌کنند و ثانیاً: اجمالا موافقت داشتند که نباید ماسوی الله را واسطه اثبات خداوند گرفت، بلکه با نظر به خود وجود به لازمه آن که تحقق واجب الوجود است استدلال کرد.

### طرح اجمالی برهان «وجوب و امکان»

هر چند در ادامه برهان را از بر اساس کتاب اشارات تقریر می‌کنیم ولی ابتدا این برهان را بر اساس آنچه علامه طباطبایی در *النهایه الحکمه* آورده اند مطرح می‌کنیم تا نشان دهیم ایشان و اکثر کسانی که این برهان را طرح می‌نمایند آن را بر اساس مقدماتی مثل ابطال دور و تسلسل طرح می‌نمایند:

«من البراهین علیه أنه لا ريب أن هناك موجوداً ما فإن كان هو أو شيء منه واجبا بالذات فهو المطلوب و إن لم يكن واجبا بالذات و هو موجود فهو ممكن بالذات بالضرورة فرجح وجوده على عدمه بأمر خارج من ذاته و هو العلة و إلا كان مرجحاً بنفسه فكان واجبا بالذات و قد فرض ممكناً هذا خلف و علتة إما ممكنة مثله أو واجبة بالذات و على الثاني يثبت المطلوب و على الأول ينقل الكلام إلى علتة و هلم جراً فإما أن يدور أو يتسلسل و هما محالان أو ينتهي إلى علة غير معلولة هي الواجب بالذات و هو المطلوب.» (طباطبایی، 1386، صص 1051-1052).

«از براهین اثبات وجود خدا این است که: شکی نیست موجودی هست، پس اگر او یا بخشی از او واجب بالذات باشد که همان مطلوب است و اگر واجب نباشد و در حالیکه آن موجود است پس بالضرورة ممکن بالذات است (چون نمی‌تواند ممتنع بالذات باشد وگرنه موجود نمی‌شد) پس وجودش بر عدمش به واسطه امری خارج از ذاتش رجحان یافته است و آن علت اوست وگرنه باید به نفس ذات خودش موجود شود که در این صورت واجب بالذات می‌شود در حالی که فرض شده ممکن است و این خلف فرض است و علتش یا مانند خودش ممکن است یا واجب بالذات است و در صورت دوم مطلوب ثابت است و در صورت اول کلام نقل به علتش می‌شود و این سلسله ادامه پیدا می‌کند پس یا به دور می‌انجامد و یا به تسلسل و در حالی که هر دو محال هستند یا اینکه منتهی می‌شود به علتی که معلول نیست و آن علت واجب بالذات است.»

بنابر تقریر علامه از این برهان، اگر دور یا تسلسل باطل نشده باشد این برهان عقیم خواهد بود. این صورت از برهان اگر چه در کلام علامه به ابن سینا نسبت داده نشده است ولی برگرفته از صورتی از برهان است که صدرالمتالهین تقریباً به همین صورت طرح نموده و آن را به شیخ الرئیس نسبت داده است (صدرالمتالهین، 1981م، ج 6، ص 14).

### اشکال اول؛ اشکال ابتدای برهان سینوی بر ابطال دور و تسلسل

میرزا مهدی آشتیانی نیز تقریری شبیه به تقریر علامه از برهان ابن سینا ارائه می‌دهند و سپس اشکالاتی به صدیقین بودن (یعنی بدون واسطه بودن اثبات خدای

متعال) بر آن وارد می‌کند و آن را مرحله‌ای از برهان صدیقین دور می‌دانند. اشکال اول مطرح در این مقاله را از قول ایشان بیان می‌کنیم:

«استدلال شیخ در تتمیمش موقوف به ابطال دور و تسلسل است و گاهی گمان رفته است که بر ابطال دور و تسلسل برهان قطعی اقامه نشده است، هر چند این گمانی فاسد و محاسبه‌ای بی نتیجه است اما منظور این است که این برهان افاده‌ی یقین برای شخصی که چنین گمانی داشته باشد نمی‌کند (مدرس آشتیانی، 1372، ص 489).

مرحوم علامه نیز در *نهایه الحکمه برهان «وجوب و امکان»* را در فصل برهان صدیقین نیاورده اند و این خود نشان می‌دهد ایشان، این برهان را صدیقین نمی‌دانند. همانطور که گفتیم برهانی را می‌توان صدیقین خواند که از نظر به حقیقت وجود، واجب الوجود را بی واسطه اثبات کند. اگر برهان سینویی برای اثبات خداوند به ابطال تسلسل محتاج باشد دیگر شناخت خداوند بی واسطه نخواهد بود بلکه اثبات خدا بواسطه ابطال تسلسل است.

اما حق آن است که برهان شیخ الرئیس خصوصاً در *اشارات مبتنی بر ابطال دور و تسلسل* نیست. برای توضیح این مطلب ابتدا برهان را از متن اشارات به صورت مرحله به مرحله مطرح می‌کنیم:

«1- کل موجود إذا أُلْتُفَّتْ إليه من حيث ذاته من غير التفات إلى غيره: فإما أن يكون بحيث يجب له الوجود في نفسه أو لا يكون؛

1- هر موجودی اگر از جهت ذاتش بدون نظر به غیر، مورد التفات قرار گیرد: یا به گونه‌ای است که وجود برایش فی نفسه و بدون احتیاج به غیر واجب است و یا اینگونه نیست.

2- فإن وجب فهو الحق بذاته الواجب وجوده من ذاته و هو القيوم

2- اگر واجب باشد پس او بذاته حق و واجب الوجود است و اوست قائمی که دیگران بدو قیام می‌کنند.

3- و إن لم يجب لم يجز أن يقال إنه ممتنع بذاته بعد ما فرض موجوداً ... بقى له في ذاته الأمر الثالث و هو الإمكان فيكون باعتبار ذاته الشيء الذي لا يجب و لا يمتنع؛ فكل موجود إما واجب الوجود بذاته أو ممكن الوجود بحسب ذاته.

3- اگر واجب نباشد جایز نیست که بگوییم بذاته ممتنع است بعد از آنکه آن را موجود فرض کردیم ... باقی می‌ماند که آن در ذاتش امر سومی باشد و آن امکان است، پس به اعتبار ذاتش شی‌ای است که نه واجب است و نه ممتنع؛ پس هر موجودی یا واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود بالذات.

4- ما حقه فی نفسه الإمكان فلیس یصیر موجودا من ذاته فإنه لیس وجوده من ذاته أولى من عدمه من حیث هو ممکن فإن صار أحدهما أولى فلحضور شیء أو غیبه فوجود کل ممکن الوجود هو من غیره.

4- آنچه فی نفسه ممکن است از طرف ذاتش موجود نمی‌شود. پس وجودش در ذاتش اولی به عدمش نیست، از آن جهت که ممکن می‌باشد، برای اینکه یکی از وجود و عدم اولویت بیابد پس به علت حضور چیزی یا غیبت آن چیز است پس وجود هر ممکن الوجودی از ناحیه غیرش است.

5- إما أن یتسلسل ذلك إلى غیر النهایة فیکون کل واحد من أحاد السلسله ممکنا فی ذاته و الجملة متعلقه بها فتكون غیر واجبه أيضا و تجب بغيرها و لنزد هذا بیانا فی الفصل التالی [ابن سینا، 1375، صص 18-20].

5- این موجوداتی که به آن التفات کردیم، یا تسلسل نامتناهی می‌یابد، پس هر یک از احاد این سلسله در ذاتش ممکن است و مجموعه نیز متعلق به همین احاد است (امری اعتباری است و حقیقتی غیر از این احاد ندارد) پس جملگی غیر واجب هستند همچنین و بواسطه غیر، واجب می‌شود.»

همانطور که ملاحظه می‌شود مرحوم ابن سینا، برای اثبات اینکه مجموعه ممکنات باید بواسطه غیر ممکن ایجاد شوند، احتیاجی به ابطال دور و تسلسل نداشتند. ایشان مستقیماً از اینکه یک مجموعه ممکن بخواهد موجود شود، نتیجه گرفتند غیر آن، باید آن را ایجاد کند. با توجه به مقدمه 3 معلوم است که این گیری که در مجموعه ممکنات نیست، باید واجب باشد.

مرحوم خواجه در شرح ذیل همین فصل می‌فرماید:

«ببین فی هذا الفصل - أن سلسله الممكنات علی تقدیر وجودها - محتاجه إلى شیء خارج عنها تجب هی به» (خواجه نصیر) شرح الاشارات و التنبيهات، 1375، ج 3، ص 20.

«شیخ روشن ساخت سلسله (نامتناهی) ممکنات به فرض وجودش محتاج است به

شی‌ای که خارج از آن است (یعنی شی‌ای که ممکن نیست) که سلسله بواسطه آن واجب می‌شود.»

به عبارت دیگر در مرحله اثبات واجب همین که سلسله‌ای از ممکنات داشته باشیم کافی است که حکم کنیم این سلسله که چیزی جرّ احادش نیست، هر میزان که بالا رود به خودی خود و در ذاتش موجود نیست و محتاج است. هر میزان که به این سلسله محتاج بیفزاییم بر احتیاجش افزودیم. این سلسله محقق نمی‌شود مگر اینکه واجبی غیر محتاج، موجود باشد و آن سلسله را ایجاد کند.

با این بیان، فرقی ندارد که سلسله متناهی باشد مانند مجموعه دوری یا غیر متناهی و بی‌نهایت باشد. به هر حال اگر بخواهد موجود شود محتاج واجب است. با این بیان برهان بدون توقف بر ابطال دور و تسلسل تبیین می‌شود.

البته منکر این نیستیم که با وجود واجبی که علت احاد این سلسله است این سلسله دیگر نمی‌تواند سلسله نامتناهی و یا یک مجموعه دوری باشد و آن واجب طرف این سلسله می‌شود ولی در استدلال به وجود واجب به ابطال سلسله نامتناهی استدلال نشده است.

شیخ الرئیس نیز پس از اینکه ثابت می‌کند واجب باید محقق باشد نشان می‌دهد سلسله ممکنات نمی‌تواند نامتناهی باشد و تسلسل نامتناهی علل باطل است (ابن سینا، 1375، ج 3، ص 20).

البته شیخ الرئیس پس از اینکه مطلب را اینگونه مستدل می‌کنند در فصل بعدی توضیح بیشتری می‌دهند و بواسطه تقسیماتی نشان می‌دهند که خود افراد سلسله نمی‌توانند بر طرف کننده احتیاج سلسله شوند. ایشان علت مجموعه ممکنات را، یا کل مجموعه یا بعض مجموعه یا خارج مجموعه می‌داند که دو شق اول باطل و شق سوم اثبات می‌شود.

فخر رازی در ذیل فرمایش ابن سینا، این دو فصل را دو نوع تقریر از اصل برهان می‌داند و مرحوم خواجه نیز این گفته را تایید می‌کنند (خواجه نصیر) شرح الاشارات و التنبیها، 1375، ج 3، ص 21. اما ذکر آن تقسیمات نیز موجب نمی‌شود استدلال محتاج به ابطال تسلسل شود (جلایی و جوادی، 1390، صص 95-111). خواجه ذیل این بخش می‌فرماید همان تلازم در فصل قبل، در این فصل به شکل بسیط تری مطرح می‌شود. یک طرف تلازم، سلسله ممکنات است خواه متناهی و خواه غیر متناهی، و طرف دیگر تلازم، اثبات واجب الوجود است. پس در این فصل نیز در نگاه



خواجه، شرط اثبات واجب، تناهی سلسله ممکنات نیست (خواجه نصیر(شرح الاشارات و التنبيهات)، 1375، ج 3، ص 21).

آیت الله جوادی روح این برهان را اینگونه بیان می‌کنند:

«باید توجه داشت، آن «غیر» که ممکن به آن وابسته بوده و احتیاج ممکن را برطرف می‌سازد، هرگز نمی‌تواند ممکن باشد. زیرا ممکن نسبت به وجود و عدم تساوی دارد و امری که خود نسبت به وجود و عدم تساوی دارد، شیء دیگری را که متساوی النسبۀ به وجود و عدم است، از حد استوا خارج نمی‌نماید، بلکه هر متساوی النسبۀ به وجود و عدم، برای خروج از حدّ تساوی، به غیر متساوی النسبۀ نیازمند است» (جوادی آملی، 1386، صص 150 و 151).

ایشان نیز معتقدند این برهان توفقی بر ابطال تسلسل ندارد و ذکر آن به جهت تبیین و تعلیم است:

«برهان مطلب یاد شده به این صورت، بدون آن که به استحاله دور و تسلسل استناد نماید، ابتدا به اثبات وجود واجب پرداخته و از آن پس ضرورت تناهی سلسله ممکناتی را که واسطه ایجاد قرار می‌گیرند، اثبات می‌نماید و اگر در مواردی در تقریر برهان به ابطال دور و تسلسل نیز استناد کرده اند، این استناد نقشی در متمیم برهان نداشته و تنها برای سهولت تعلیم و تعلم و در جهت تفهیم آن مؤثر است» (همو، ص 152).

پس در واقع در این برهان صرف وجود ممکن خواه این ممکن یک سلسله تشکیل دهد یا خیر، خواه این سلسله متناهی باشد یا خیر، صرف وجود ممکنات خود بیانگر وجود واجب است.

برای نزدیکتر شدن به محتوای این برهان و عدم ابنتایش بر بطلان دور و تسلسل مقایسه ای بین این برهان و برهان صدیقین صدرا می‌کنیم:

صدرالمتألهین نیز وجود را به «بی نیاز مستقل» و «محتاج و رابط» تقسیم می‌کند. وجود محتاج، احتیاجش در وجود بوده، پس وجودش عین تعلق و ربط است. در این صورت ربط اگر بخواهد تحقق داشته باشد مستلزم - و شاید بالاتر از استلزام دو شی متباین بلکه چیزی نزدیک به عینیت - وجود مستقل است (صدرالمتألهین، 1981 م، ج 6، ص 16).

با این بیان دیگر مسئله تسلسل نامتناهی علل مطرح نیست. صرف وجود ربط بیانگر تحقق طرف ربط است. با دقت در این برهان می‌توان گفت روح برهان ابن سینا نیز همین است. ابن سینا نیز وجود را به «ممکن» که همان «محتاج» است و «واجب» که همان «بی‌نیاز» است تقسیم می‌کند. در برهان سینوی نیز مطرح می‌شود که موجود ممکن (محتاج) وقتی تحقق پیدا کرد، صرف این تحقق خود بیانگر تحقق موجود واجب (مستغنی) است. فقط چنان‌که در ادامه نشان خواهیم داد در یک برهان نظر به مفهوم می‌باشد ولی در برهان صدرا نظر به وجود. در نتیجه می‌توان گفت برهان «وجوب و امکان» سینوی خصوصاً با بیان کتاب/اشارات مبتنی بر بطلان دور و تسلسل نیست.

### اشکال دوم: ابتدای برهان «وجوب و امکان» بر مفهوم وجود

اشکال دیگری که به این برهان شده است اشکالی است که صدرالمتهلین بواسطه این اشکال این برهان را از مدار صدیقین خارج می‌نماید:

«هذا المسلك أقرب المسالك إلى منهج الصديقين و ليس بذلك كما زعم لأن هناك يكون النظر إلى حقيقة الوجود و هاهنا يكون النظر في مفهوم الوجود و حاصله أن النظر في مفهوم الوجود و الموجودية يعطى أنه لا يمكن تحققه إلا بالواجب» (صدرالمتهلین، 1981م، ج 6، ص 27).

«برهان بوعلی نزدیکترین برهان به برهان صدیقین است ولی خود برهان صدیقین نیست. زیرا آنجا (برهان صدیقین صدراپی) نظر در حقیقت وجود است و حال آنکه در اینجا (برهان ابن سینا) نظر در مفهوم موجود است و حاصل این برهان این است که نظر کردن در مفهوم موجود و موجود شدن به دست می‌دهد که ممکن نیست تحقق موجود مگر با واجب»

میرزا مهدی آشتیانی نیز همین اشکال را بر برهان دارند:

«این برهان به این تقریر (شیخ الرئیس) مراحل از برهان صدیقین دورست یکی اینکه برهان شیخ، استدلال به «وجود ما»، یا به «مفهوم وجود» است، این خارج از ذات واجب و حقیقت اوست و مباین با آن نیز هست» (مدرس آشتیانی، 1372، ص 489).

بیان اشکال چنین است که قرار بود برهان صدیقین بدون واسطه غیر از حق تعالی دلالت بر اثبات او بنماید در صورتی که در این برهان مفهوم وجود واسطه شده است و

از حقیقت وجود که همان حقیقت حق تعالی است طی طریق نشده است. اشاره بزرگان به این نقطه از برهان معطوف می‌شود که ابن سینا فرمود:

«هر موجودی اگر از جهت ذاتش بدون نظر به غیر مورد التفات قرار گیرد: یا به گونه ای است که وجود برایش فی نفسه و بدون احتیاج به غیر واجب است و یا این‌گونه نیست.» (ابن سینا، 1375، ج 3، ص 18)

بعضی از بزرگان این اشکال را صحیح ندانسته و در صدد پاسخگویی از آن برآمده‌اند. از جمله مرحوم سبزواری در تعلیقه بر *اسفار*، ذیل فرازی که صدرا مفهوم وجود را در این استدلال واسطه دانست، نکته ای را فرمودند که می‌توان آن را به عنوان پاسخی به این فرمایش قلمداد کرد:

«و لكن من حيث السراية إلى المعنون و من حيث إن مفهوم الموجود وجه الموجود الحقيقي - بما هو موجود و وجه الشيء هو الشيء بوجه و لكن المعنون بعضه ماهية لها الوجود» (سبزواری (تعلیقه بر *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*)، 1981 م، ج 6، ص 27).

«درست است که از مفهوم وجود استفاده شده است) لکن از جهت سرایت به معنون (مصدق) استفاده شده و از آن جهت که مفهوم «موجود» وجه موجود حقیقی بما هو موجود است و وجه شی همان شی است به وجهی، اما بخشی از معنون ماهیت است که وجود برای آن است.»

استاد فیاضی نیز از برهان شیخ در مقابل اشکال دفاع فرموده‌اند:

«و الحق أنّ دعوى الشيخ متينة، لأنّ المراد بالوجود حقيقته التي يحكيها مفهوم الوجود، و ليس المراد بالوجود نفس مفهومه، كما هو واضح. و بعبارة اخرى: المراد بالوجود هو الوجود بالحمل الشائع، لا الوجود بالحمل الاولى» (فیاضی (تعلیقه بر *نهایه الحکمه*)، 1386، ص 1051).

«و حق این است که ادعای شیخ (در صدیقین بودن برهان) متین است. زیرا مراد از وجود، حقیقت وجود است که مفهوم وجود از آن حکایت می‌کند و منظور از وجود، مفهومش نیست، همان‌طور که واضح است. و به عبارت دیگر: مراد از وجود، وجود به حمل شایع است نه وجود به حمل اولی»

استاد عبودیت نیز پس از تقریری مفصل از اشکال بر اساس نظریه خود در اشتراک لفظی در مفهوم وجود در مقام پاسخ از اشکال بر می‌آیند که: «به نظر می‌رسد که این

اشکال وارد نیست. زیرا اولاً: بر فرض اینکه تنها معنای مقبول برای گزاره «موجودی هست» این باشد که «مفهوم موجود مصداقی دارد»، باز درج گزاره به این معنا در برهان، به منزلهٔ مقدمه‌ای از آن، مستلزم این نیست که ابن سینا در گزاره‌های دیگر برهان هنگامی که سخن از «موجود» به میان می‌آورد به مصداق‌دار بودن مفهوم موجود نظر داشته باشد، بلکه بدون هیچ اشکالی می‌تواند در سایر گزاره‌ها به خود مصداق این مفهوم، که همان واقعیت خارجی است، بپردازد، زیرا چنین مصداقی را با اعتراف به صدق گزاره مزبور پذیرفته است» (عبودیت، 1392، ج 2، ص 191).

آنچه ماحصل این پاسخ‌هاست این است که شیخ الرئیس به مفهوم اکتفا نکرده است، بلکه مفهوم وجود را آئینه‌ای برای حقیقت وجود قرار داده است و نظر به مقام تحقق دارد و نه مقام مفهوم.

گویی این اساتید پنداشته‌اند که مرحوم صدرا خیال می‌کرده است شیخ الرئیس از مفهوم وجود سخن می‌گوید و به مقام تحقق توجه‌ای نداشته‌اند؟ در صورتی که با دقت در اشکال صدرا می‌بینیم ایشان به مقام تحقق و مصداق خارجی اشاره داشته‌اند:

«حاصل این برهان این است که نظر کردن در مفهوم موجود و موجود شدن به دست می‌دهد که تحقق موجود ممکن نیست مگر با واجب» (صدرالمتالهین، 1981م، ج 6، ص 27).

صدرا متوجه این نکته است که تحقق مفهوم موجود است که تلازم با واجب دارد و می‌داند نگاه ابن سینا به مقام تحقق و مصداق است. اما به نظرش این موضوع، مشکل مفهومی بودن این برهان را حل نمی‌کند. این توجه را در بیان آیت الله جوادی نیز مشاهده می‌کنیم:

«در فلسفه مشاء، مصب برهان صدیقین بررسی مفهوم و ماهیت است. اگر چه در آنجا مفهوم به عنوان حاکمی و مرآت مصداق مورد نظر است اما به هر حال بحث در مفهوم و ماهیت است که «الشیء اما واجب و اما ممکن»...» (جوادی آملی، 1368، ج 1، ص 133).

شاهد مطرح شده در این فرمایش این است که بزرگانی که چنین اشکالی به مرحوم ابن سینا گرفته‌اند متوجه هستند که مفهوم از جهت حکایت از مصداق لحاظ شده است اما با این حال این اشکال را وارد می‌دانند.

اما اگر ابن سینا نظر به مقام تحقق دارد که قطعاً چنین است و صدرا نیز خود به آن اذعان دارد چرا باز صدرا به درستی، برهان ابن سینا را گرفتار مفهوم و ماهیت می‌داند؟

به نظر می‌رسد سرّ این مطلب در بحث اصالت الوجود است. در این بحث اگر حیثیت حقیقت الوجود از حیثیت ماهیت جدا نشود، ماهیت، مصداق «موجود» خواهد شد. به عبارت دیگر هم حیثیت ماهیت مثل «درخت» مصداق «موجود» است و هم حیثیت وجود مثل «وجود درخت» مصداق «موجود» است. در صورتی که بر اساس اصالت وجود اولی مصداق مجازی موجود و دومی مصداق حقیقی موجود است.

اما هنگامی که شیخ در برهان از «موجوداً ما» شروع کرده است که مفهومی عام است، او از آن مفهوم، مصادیق آن را یعنی واجب و ماهیات موجوده را اراده کرده است. لذا گرچه شیخ رئیس به مفهوم از جهت مصادیق آن ناظر است اما با دقت نظر صدرا در می‌یابیم که ابن سینا مصادیق را اعم از حقیقی و مجازی دانسته است. و وقتی با مفهوم «موجود» به خارج نگاه می‌کند باز حیثیت ماهیت را که فی الواقع از وجود حقیقی و حقیقت وجود خارج است مد نظر داد. در حالیکه بر اساس اصالت وجود، معنوی عنوان «موجوداً ما»، حقیقتاً ماهیات نیست.

اشکال صدرا نیز از همین جهت است که شیخ به حقیقت وجود کاری ندارد. بلکه مفهومی را آیینی حکایت قرار داده است که شامل غیر حقیقت وجود نیز می‌باشد. همان‌طور که نشان دادیم صدرا ملتفت است که شیخ به مفهوم بما هو مفهوم کار ندارد بلکه در واقع اشکالش این است که: مصادیق مفهوم «موجود» اعم از حقیقی و مجازی است و ابن سینا به سراغ حیثیت حقیقی این مفهوم در خارج نرفته است.

اما اینکه صدرا می‌فرمایند بیان شیخ اقرب مسالک به برهان صدیقین است، این اقربیت به همین دلیل است که شیخ در مفهوم نمانده و به مصداق رفته است لکن در میان مصادیق از حقیقت وجود شروع نکرده است.

در این صورت وقتی واقعیت مجازی (که مجازی بودنش در پرتو اصالت وجود فهم می‌شود) که همان حیثیت ماهیت است، مصداق مفهوم وجود می‌شود، این مفهوم - و لو از حیث حکایتگریش - تا رسیدن به حقیقت وجود نقش واسطه را پیدا می‌کند. و از اینجاست که نقش امکان ماهوی در این استدلال کلیدی می‌شود، و اگر نبود واسطه

گری مفهوم و ماهیت شیخ دیگر نمی‌توانست از امکان ماهوی در این استدلال استفاده کند. زیرا امکان ماهوی لازم ماهیت است.

این اشکال وقتی بیشتر خود را می‌نمایاند که این حیثیت ماهیت که مصداق مفهوم موجود شد، چون مثار و منشأ کثرت است در نتیجه ماهیات ممکن موجود (که مصداق مفهوم موجود است)، گرفتار تباین با یکدیگر و همچنین تباین با علت خود می‌شوند. در نتیجه وجود متباین آن ماهیت موجود، واسطه ای می‌شود برای اثبات خداوند. این دقیقاً همان چیزی است که ابن سینا می‌خواست در برهان صدیقین از آن فرار کند:

«تامل کن و ببین چگونه (در) بیان ما برای ثبوت خداوند و... احتیاج به اعتبار و استدلال از خلق و فعل او برای اثبات حق تعالی نیست» (ابن سینا، 1375، ج 3، ص 66).

در حالی که ماهیت موجوده فعل و خلق خداست. البته این بدان معنی نیست که این برهان تبدیل به برهان انی به تلازم خاص شده باشد (سلوک از معلول به علت) بلکه نحوه وجود مفهوم موجود (حیثیت ماهیت) تلازم با تحقق واجب الوجود دارد که نوعی برهان انی به تلازم عام است (طباطبایی، 1386، ص 1054).

بار دیگر مانند اشکال قبل برهان صدرا و ابن سینا را در کنار یکدیگر می‌گذاریم و در مقایسه این دو سعی می‌کنیم محل اشکال را توضیح دهیم:

همان‌طور که دیدیم در برهان صدرا چون حقیقت وجود معلول را عین ربط و تعلق می‌دیدیم با دیدن ربط و تعلق، منتقل به مستقل شدیم. اما در آنجا مسئله بدین شکل نبود که از یک امر متباین به امر متباین ملازم آن منتقل شویم، بلکه چون وجود فقری خارج از وجود مستقل نیست با نگاه به ربط، مستقل دیده می‌شود.

توضیح این نکته ضروری است که رابطه وجود رابط و مستقل، رابطه دو امر متباین نیست که با یکدیگر استلزام داشته باشند، بلکه چون رابط خارج از مستقل نیست، دیدن رابط کان دیدن مستقل است. به طور مثال وقتی رابطه من و خندیدن من رابطه وجود رابط و مستقل است علم به خندیدن من در واقع به نفسه علم به من نیز می‌باشد.

در این نگاه می‌توان گفت که فعل حق واسطه استدلال به معنای استلزام دو امر متباین نیست زیرا که ربط در مقابل مستقل چیزی نیست تا بخواهد علم به آن ما را منتقل به علم به مستقل کند و بدون آن هم اصلاً چیزی نیست تا بتواند تصور شود و

یک طرف استلزام واقع شود. دیدن ربط همان دریافت مستقل است. این به خلاف جایی است که حرکت از حیثیت ماهیت (همان «موجود ما» در برهان سینوی) آغاز شود. در اینجا ماهیت موجوده به علت احتیاجش به وجود در ذاتش، واسطه شناخت واجب می‌شود. اما همانطور که گفتیم چون حیثیت ماهیت مباین حق تعالی است، دیگر استدلال از یک طرف استلزام به طرف دیگر استلزام که مباین یکدیگر هستند می‌باشد.

فی الواقع می‌توان گفت در برهان صدرا از مجاز به حقیقت سفر شده است در حالی که آن حیثیت مجازی در فلسفه مشا به صورت مفهومی ترجمه شده و برهان ابن سینا، ترجمه مفهومی همان سفر صدرا می‌است و لذاست که اقرب مسالک به برهان صدیقین است.

پس روشن شد که برهان «وجوب و امکان» سینوی اگر چه از ابطال تسلسل و دور بی‌نیاز بود اما چون مبانی اصالت وجود برای مبرهنش واضح نبوده است، نتوانسته در اثبات واجب از حیثیت ماهیت خلاص شود و بر آن مبنا مشی کرده است.

و نیز روشن شد آنچه مرحوم ابن سینا در برهان صدیقین در نظر داشته است برای فاصله گرفتن از وسائط در اثبات خدای متعال و رفتن به سوی متن واقعیت برای اثبات خدای متعال، به منتهی درجه آن در فلسفه مشائی پیش رفت. آنچه حدس فلسفی ابن سینا در رسیدن به چنین برهانی را ناکارآمد کرد ابزار فلسفی، فلسفه مشاء است. وگرنه در متن این فلسفه، این برهان صدیقین خواهد بود ولی در مقایسه با فلسفه صدرا دیگر وصف صدیقین را از دست می‌دهد. لذاست که آیت الله حسن زاده می‌فرمایند:

«گویا برهان صدیقین خود امری تشکیکی و دارای مراتب است و مرتبه ای عالی و مرتبه دیگر اعلی می‌باشد و نباید کسی که خود واجد مرتبه عالی است کسی را که در مرتبه دانی است تکذیب کند» (حسن‌زاده، 1386، ص 86).

### نتیجه گیری

برهان «وجوب و امکان» از براهین پذیرفته شده برای اثبات وجود خدا نزد غالب فلاسفه اسلامی است. آنچه این مقاله در پی آن بود، صحت یا عدم صحت اطلاق وصف صدیقین بر این برهان بود. مبنای این مقاله، برهان مطرح شده در نمط چهارم/ اشارات

بود که ابن سینا خود آن را به وصف صدیقین ستود. دو اشکال عمده بر بی واسطه بودن اثبات خدا طرح شد که اولی‌ابتنای برهان بر تسلسل و دومی‌ابتنای آن بر مفهوم «موجود» بود. هرچند نشان داده شد که این برهان در اثبات واجب احتیاجی به ابطال دور و تسلسل ندارد، بلکه می‌توان به واسطه اثبات واجب، دور و تسلسل را باطل کرد ولی دستگاه فلسفی ابن سینا اجازه نداد که این برهان از واسطه‌گری مفهوم و ماهیت رهیده و خود را در سطح بالاتری لایق عنوان صدیقین کند. هر چند به نظر می‌رسد این برهان در دستگاه فلسفی مشا‌بی واسطه‌ترین برهان در اثبات واجب باشد و به این لحاظ بتوان آن را مرتبه‌ای از برهان صدیقین نامید.

### منابع و مأخذ

- Avicenna also Ibn Sīnā, (1996), *Al-Isharat wa'l-tanbihat*, Description by Nasir al-Din al-Tusi, qom: al-balagheh. [In Persian]
- Javadi Amoli, Abdullah, (2007), *Explaining the proofs of God*, qom: Esraa Publishing Center. [In Persian]
- , (1989), *Description of Hikmat al-muta'aliya fi-l-asfar al-'aqliyya al-arba'a*, Tehran: Al Zahra Publishing. [In Persian]
- Javadi, Mohsen and jalali, Zahra, (2011), *Avicennian Argument and Non – dependence on the Falsity of Infinite Regress*, The Biannual journal of Avicennian Philosophy, Issue 46, pp 94-111. [In Persian]
- Hasan zadeh, hasan, (2007), *Lessons explain Al-Isharat wa'l-tanbihat*, Tehran: Mabtoaat Deane. [In Persian]
- Shīrāzī , Šadr ad-Dīn Muḥammad, (1981), *Hikmat al-muta'aliya fi-l-asfar al-'aqliyya al-arba'a*, Vol 6 ,Beirut, Daar Ehyae Torath. [In Arabic]
- Tabataba'i, Seyed Mohammad Hossein, (2007), *Nihayat al- hikmah*, Qom: The imam Khomeini educational research institute. [In Persian]
- Obudiyat, Abd al-Rasul, (2013), *An Introduction to Mulla Sadra`s Theosophical System*, Vol 3, Tehran, SAMT. [In Persian]
- Modarres-I Ashtiani, Mirza Mahdi, (1993), *Notes on Sharh-i manzumah*, Tehran, Tehran University. [In Persian]